www.pecritique.com

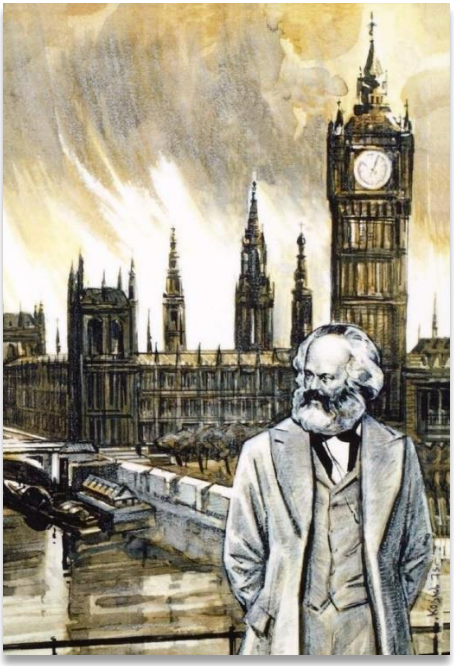
آبان
۱۴۰۵

نقد اقتصاد سیاسی

# درباره‌ی «دفترهای لندن»
# کارل مارکس (۱۸۵۰-۱۸۵۳)



مارچلو موستو



## در انتظار بحران در لندن

مارکس در تابستان سال ۱۸۴۹، در سن سی‌ویک‌سالگی، وارد انگلستان شد. زندگی او در پایتخت این کشور به‌هیچ‌وجه آرام و بی‌دغدغه نبود. شمار اعضای خانواده‌ی مارکس که با تولد لورا در سال ۱۸۴۵، ادگار در سال ۱۸۴۷ و گویدو اندکی پس از ورودشان در سال ۱۸۴۹، به شش نفر رسیده بود، برای مدتی طولانی در فقر و تنگدستی شدید در محله‌ی سوهو زندگی می‌کردند؛ یکی از فقیرترین و فرسوده‌ترین مناطق لندن. مارکس علاوه بر مشکلات خانوادگی، در کمیته‌ای برای کمک‌رسانی به مهاجران آلمانی فعالیت داشت. کمیته‌ای که او توسط «اتحادیه‌ی کمونیست‌ها» از آن حمایت می‌کرد و هدف‌اش کمک به شمار زیادی از پناهندگان سیاسی بود که در لندن به سر می‌بردند.

مارکس با وجود شرایط نامساعد، موفق شد به هدف خود، یعنی آغاز یک فعالیت انتشاراتی جدید، دست یابد. او در مارس ۱۸۵۰ نشریه‌ی «نویه راینیشه تسایتونگ: بررسی سیاسی-اقتصادی» را به‌راه انداخت؛ ماهنامه‌ای که قصد داشت آن را به بستر «بررسی جامع و علمی شرایط اقتصادی که بنیاد کل جنبش سیاسی را تشکیل می‌دهد» تبدیل کند. او بر این باور بود که «از زمان آرامش ظاهری کنونی باید با هدف روشن‌ساختن دوره‌ی انقلابی‌ای که به‌تازگی تجربه‌کردیم، سرشت احزاب متخاصم و شرایطی که علت وجودی و مبارزه‌ی این احزاب را تعیین می‌کند، بهره‌برداری دقیق کرد.» (مجموعه آثار، ۵:۱۰)[1]

مارکس به‌اشتباه بر این باور بود که وضعیت موجود، وقفه‌ای کوتاه میان انقلاب اخیر و انقلابی دیگر خواهد بود که در آینده‌ی نزدیک در راه است. او در ۱۹ دسامبر ۱۸۴۹ در نامه‌ای به دوستش، ویدمایر، نوشت:

«من تردیدی ندارم تا وقتی سه یا شاید دو شماره‌ی ماهانه منتشر شود، توفان آتش جهانی دخالت خواهد کرد و فرصت موقت برای به پایان رساندن **اقتصاد سیاسی** از دست خواهد رفت.» (*مجموعه آثار*، ۳۸:۲۲۰، از این پس، «*آثار*») یک «بحران عظیم صنعتی، کشاورزی و تجاری» قطعاً قریب‌الوقوع بود و او بدیهی می‌دانست که یک جنبش انقلابی جدید ظهور خواهد کرد - اما تنها از پسِ بحران، زیرا رونق صنعتی و تجاری، باعث تضعیف عزم توده‌های پرولتری می‌شود. کمی بعد، مارکس در اثر خود

مبارزات طبقاتی در فرانسه، که به صورت مجموعه‌ای از مقالات در «نویه راینیشه تسایتونگ» منتشر شد، تأکید کرد: «یک انقلاب واقعی... فقط در دوره‌هایی امکان‌پذیر است که... نیروهای مولده‌ی مدرن و شکل‌های بورژوایی تولید با یکدیگر تصادم پیدا کنند. یک انقلاب جدید تنها در نتیجه‌ی یک بحران جدید امکان‌پذیر است.» (*آثار*، ۱۰:۱۳۵) حتی با وجود رونق اقتصادی روبه‌گسترش، مارکس دیدگاه خود را تغییر نداد، و در نخستین شماره‌ی «نویه راینیشه تسایتونگ» (ژانویه – فوریه) نوشت که این رونق دوام زیادی نخواهد داشت، زیرا بازارهای هند شرقی «هم‌اکنون تقریباً اشباع شده‌اند» و به زودی آمریکای شمالی و جنوبی و استرالیا هم همین‌طور. ازاین‌رو، با انتشار نخستین اخبار درباره‌ی این اشباع، «هراس» هم‌زمان در سوداگری و تولید آغاز خواهد شد – شاید به‌زودی، در پایان بهار، حداکثر تا ماه ژوئیه یا اوت. اما چون این بحران به‌ناگزیر با تصادماتی عظیم در قاره توأم خواهد بود، پی‌آمدهایی به بار خواهد آورد که از کلیه‌ی بحران‌های پیش کاملاً متفاوت خواهد بود. درحالی‌که قبلاً هر بحرانی نشانگر یک پیشرفت بوده است، یعنی پیروزی بورژوازی صنعتی بر مالکیت زمین و بورژوازی مالی، این بحران طلایه‌دار آغاز انقلاب مدرن در انگلستان خواهد بود. (آثار، ۱۰:۲۶۴) در شماره‌ی بعد (مارس-آوریل ۱۸۵۰)، مارکس همچنین استدلال می‌کند که وضعیت مساعد اقتصادی صرفاً یک بهبود موقتی بیش نیست، درحالی‌که تولید مازاد و سوداگری افراطی در بخش راه‌آهن‌های دولتی، بحرانی را ایجاد می‌کنند که پی‌آمدهای آن «از هر بحرانی که تا کنون رخ داده است، مهم‌تر و گسترده‌تر خواهد بود. تقارن آن با بحران کشاورزی... این بحران دوگانه در انگلستان، بر اثر تلاطم‌های قریب‌الوقوع و هم‌زمان در قاره، تسریع و تمدید شده و شعله‌ورتر می‌شود؛ و بازتاب بحران انگلیس بر بازار جهانی، موجد انقلاب‌هایی در قاره خواهد شد که از خصلت سوسیالیستی‌ای به‌مراتب برجسته‌تر برخوردار خواهند بود.» (آثار، ۱۰:۳۴۰)

با این حساب، سناریوی مارکس برای پیش‌برد آرمان جنبش کارگران بسیار خوش‌بینانه بود و هم بازارهای اروپا و هم آمریکای شمالی را شامل می‌شد. به دیده‌ی او «به دنبال ورود آمریکا به رکود ناشی از تولید مازاد، می‌توانیم انتظار داشته باشیم که بحران در ماه آینده بسیار سریع‌تر از بحران‌های پیش گسترش پیدا کند.» ازاین‌رو،

نتیجه‌گیری او پرشور بود: «تقارن بحران تجاری و انقلاب، هرچه بیشتر قطعی می‌شود. *بگذار آنچه مقدر است، متحقق شود!*» (همان، ص. ۳۴۱)

مارکس در طول تابستان تحلیل‌های اقتصادی خود را که پیش از ۱۸۴۸ آغاز کرده بود، عمیق‌تر کرد، و در شماره‌ی مه-اکتبر ۱۸۵۰ – آخرین شماره‌ی آن که به‌خاطر کمبود پول و آزار و اذیت پلیس پروس متوقف شد – به نتیجه‌گیری مهمی دست یافت؛ اینکه «نقش بحران تجاری در انقلاب به مراتب بیشتر از نقش انقلاب در بحران تجاری بود.» (*آثار*، ۱۰:۴۹۷) اکنون به‌واسطه‌ی این مطالعات جدید، نه‌فقط از جنبه‌ی اقتصادی، بلکه همچنین از لحاظ سیاسی و جامعه‌شناختی، بحران اقتصادی در اندیشه‌ی او به عنصری بنیادین تبدیل گشت. به‌علاوه، با تحلیل از فرایندهای سوداگری افسارگسیخته و تولید مازاد، پیش‌بینی کرد که «اگر چرخه‌ی جدید رشدی اقتصادی که از سال ۱۸۴۸ آغاز شده، همان مسیر سال‌های ۴۷-۱۸۴۳ را پیش بگیرد، بحران در سال ۱۸۵۲ آغاز خواهد شد.» تأکید او بر این بود که بحران آینده همچنین در مناطق روستایی آغاز خواهد شد، و «برای نخستین‌بار بحران صنعتی و تجاری با بحران کشاورزی مترادف خواهد شد.» (همان، ص. ۵۰۳)

بااین‌حال، پیش‌بینی‌های مارکس در این دوره‌ی بیش از یک‌ساله نادرست از آب درآمدند. حتی در مقاطعی که او بیش از هر زمان دیگری به قریب‌الوقوع بودن موجی انقلابی باور داشت، اندیشه‌هایش تفاوت بسیاری با دیدگاه‌های سایر رهبران سیاسی اروپاییِ تبعیدی در لندن داشت. با این‌که ارزیابی مارکس از چگونی تحول اوضاع اقتصادی اشتباه بود، بر این باور بود که مطالعه‌ی وضعیت کنونیِ روابط اقتصادی و سیاسی برای فعالیت سیاسی ضرورتی انکار ناپذیر دارد. در مقابل، اکثر رهبران دموکرات و کمونیست آن زمان که مارکس آنان را «کیمیاگران انقلاب» می‌نامید، معتقد بودند که تنها شرط پیروزی انقلاب، «تدارک کافیِ توطئه‌های آن‌ها» است. (آثار، ۱۰:۳۱۸) یک نمونه‌ی آن بیانیه‌ای «خطاب به ملت‌ها» بود که توسط «کمیته‌ی مرکزی دموکراتیک اروپا» صادر شده بود که جوزپه مازینی، الکساندر لدرورولن و آرنولد روگه[۲] در سال ۱۸۵۰ در لندن تأسیس کرده بودند. از نظر مارکس، این گروه تلویحاً چنین القا می‌کرد که «انقلاب به دلیل جاه‌طلبی و حسادت رهبران منفرد و دیدگاه‌های آموزگاران محبوبی که به‌طور متقابل با یکدیگر در تخاصم بودند شکست خورده است.»

مارکس همچنین شیوه‌ی برداشت این رهبران از «سازمان‌دهی اجتماعی» را گمراه‌کننده می‌دانست: «تجمع گسترده‌ی مردم در خیابان‌ها، شورش، کف‌زدن، آن‌گاه همه‌چیز تمام می‌شود. از نظر آنان، در واقع انقلاب صرفاً شامل سرنگونی حکومت و قت است. به‌محضی که این هدف تحقق یافت، "پیروزی" کسب شده است.» (*آثار*، ۵۲۹:۱۰)

برخلاف کسانی که انتظار داشتند انقلاب ناگهانی دیگری از راه برسد، مارکس تا پاییز سال ۱۸۵۰ متقاعد شده بود که بدون یک بحران جهانی اقتصادی، انقلاب به ثمر نمی‌رسد. از آن پس، او از امیدهای واهی یک انقلاب قریب‌الوقوع[۳] فاصله گرفت و در «انزوای کامل» زندگی کرد.[۴] ویلهلم پایپر، یکی از اعضای «اتحادیه‌ی کمونیستی»، در نامه‌ای این را تأیید می‌کند. او در ژانویه‌ی ۱۸۵۱ نوشت که «مارکس زندگی را در انزوا می‌گذراند» و به‌طعنه اضافه می‌کند که: «تنها دوستان او جان استوارت میل و لوید هستند و هرگاه کسی به دیدارش می‌رود، به‌جای سلام، از او با مقولات اقتصادی استقبال می‌کند.» (نامه‌ی مارکس به انگلس، ۲۷ ژانویه ۱۸۵۱، *آثار*، ۳۸:۲۹۶) در سال‌های بعد، مارکس واقعاً دوستان بسیار اندکی را در لندن ملاقات می‌کرد و تنها ارتباط نزدیک خود را با انگلس حفظ کرده بود که در آن زمان در منچستر ساکن شده بود. مارکس در ۱۱فوریه ۱۸۵۱ در نامه‌ای به انگلس نوشت: «از انزوای عمومی و اصیلی که هر دوی ما، تو و من، در آن قرار گرفته‌ایم، بسیار خرسندم. این کاملاً با طرزتلقی و اصول ما سازگار است.» (*آثار*، ۳۸:۲۸۶) انگلس نیز در پاسخ می‌نویسد:«این همان موضعی است که ما در فرصت بعدی می‌توانیم و باید اتخاذ کنیم:... نقد بی‌رحمانه‌ی همگان... مسأله‌ی اصلی، یافتن راهی برای انتشار کارهای‌مان است؛ یا یک فصل‌نامه یا در یک کتاب قطور که در آن مستقیماً به افراد حمله کنیم و موضع خود را تثبیت کنیم.» سپس با خوش‌بینی تمام نتیجه می‌گیرد که «وقتی تو با علم اقتصاد سیاسی به کلِ این جماعت تبعیدی پاسخ بدهی، آن‌وقت شایعه‌پراکنی‌های آن‌ها چه ارزشی دارد.» (نامه به مارکس، ۱۳ فوریه ۱۸۵۱، *آثار*، ۳۸:۲۹۰) ازاین‌رو، چالش پیشِ رو، پیش‌بینی زمان وقوع بحران اقتصادی بود. برای مارکس، که اکنون انگیزه‌ی سیاسیِ بیشتری پیدا کرده بود، بار دیگر زمان آن فرا رسیده بود که تمام توان خود را به مطالعه‌ی اقتصاد سیاسی اختصاص دهد.

## یادداشت‌های پژوهشیِ ۵۳-۱۸۵۰

در طول سه سالی که مارکس مطالعه‌ی اقتصاد سیاسی را متوقف کرده بود، رشته‌ای از رویدادهای اقتصادی رخ داده بود - از بحران ۱۸۴۷ گرفته تا کشف طلا در کالیفرنیا و استرالیا - که به نظر چنان مهم بودند که لازم بود پژوهش‌های بیشتری انجام دهد، و نیز یادداشت‌های قدیمی خود را بازنگری کند و بکوشد تا به آن‌ها شکلی نهایی بدهد. مطالعات بعدی او در گزیده‌های ۲۶ دفتر گردآوری شد که ۲۴ دفتر آن را (که شامل متونی مربوط به رشته‌های دیگر بود) بین سپتامبر ۱۸۵۰ تا اوت ۱۸۵۳ تدوین کرد؛ دفاتری که به‌عنوان «دفترهای لندن» شناخته شده‌اند. این مجموعه‌ی مطالعاتی بسیار قابل‌توجه است، چراکه دوره‌ای از تحول مهم در نقد مارکس را مستند می‌کنند؛ زمانی که او که نه فقط از دانشی که پیشاپیش کسب کرده بود جمع‌بندی می‌کند، بلکه با مطالعه‌ی عمیق ده‌ها کتاب جدید (به‌ویژه به زبان انگلیسی) در کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیا، برای اثری که قصد نگارش آن را داشت، به ایده‌های مهم دیگری نیز دست یافت.[۵]

می‌توان این دفاتر را به سه گروه تقسیم کرد. در هفت دفتر نخست (۱ تا ۷) که بین سپتامبر ۱۸۵۰ تا مارس ۱۸۵۱ نگاشته شدند، برخی از آثار متعددی که مارکس مطالعه و گزیده‌برداری کرده بود به قرار زیر است:

*تاریخ قیمت‌ها*، نوشته‌ی توماس توک؛[۶] *نگاهی به نظام پولی انگلستان*، اثر جیمز تیلور؛[۷] *تاریخ پول*، نوشته‌ی ژرمن گارنیه؛[۸] *نوشته‌های دولتی درباره‌ی بانک‌ها و نظام ضرب سکه*، اثر گئورگ بوش؛[۹] *پژوهشی درباره‌ی ماهیت و آثار اعتبار کاغذی در بریتانیای کبیر*، نوشته‌ی هنری تورنتون؛[۱۰] *ثروت ملل*، اثر آدام اسمیت.[۱۱]

مارکس به‌ویژه بر تاریخ و نظریه‌های بحران‌های اقتصادی تمرکز داشت و در تلاش برای شناخت منشأ این بحران‌ها، در شکل پولی و نظام اعتبار توجه ویژه‌ای نشان می‌داد.

برخلاف برخی سوسیالیست‌های هم‌عصر خود، مانند پرودون که معتقد بودند می‌توان با اصلاح نظام پولی و اعتباری از وقوع بحران‌های اقتصادی جلوگیری کرد، مارکس به این نتیجه رسید که از آن‌جا که نظام اعتباری یکی از شرایط زمینه‌ساز است،

استفاده‌ی درست یا نادرست از گردش پولی، حداکثر می‌تواند بحران‌ها تشدید یا تعدیل کند. برعکس، علت واقعی بحران‌ها را باید در تضادهای درونی تولید جست‌وجو کرد.[۱۲]

در پایان این نخستین گروه از گزیده‌برداری‌ها، مارکس دانش و آموخته‌های خود را در دو دفتر یادداشت (که به‌عنوان بخشی از مجموعه‌ی اصلی شماره‌گذاری نشده بودند) زیر عنوان «شمش طلا: نظام پولی کامل»[۱۳] خلاصه کرد. مارکس در این دست‌نوشته که در بهار ۱۸۵۱ نگاشت، از آثار اصلی اقتصاد سیاسی، که از نظر او مهم‌ترین صفحات درباره‌ی نظریه‌ی پول بودند، رونوشت برداشت و در برخی موارد توضیحات خود را نیز به آن‌ها افزود. آن‌ها به ۹۱ قسمت تقسیم شده بودند که هر قسمت به یکی از کتاب‌های مورد بررسی اختصاص داشت. [«شمش طلا»] صرفاً مجموعه‌ی از نقل‌قول‌ها نبود، بلکه می‌توان آن را نخستین صورت‌بندی مستقل مارکس از نظریه‌ی پول و گردش محسوب کرد[۱۴] که او قصد داشت در تدوین کتابی استفاده کند که سال‌ها در دستورکارش بود.

در همین دوره، مارکس با وجود مواجهه با شرایط شخصیِ بسیار دردناکی (به‌ویژه مرگ پسرش، گویدو، در سال ۱۸۵۰) به کار فکری خود ادامه داد. وضعیت اقتصادی خانواده‌اش نیز چنان وخیم بود که ناچار شد دخترش فرانتسیکا را که در مارس ۱۸۵۱ متولد شده بود برای نگهداری به دایه بسپارد. بااین‌همه، مارکس نه‌تنها توانست پژوهش‌های خود را ادامه دهد، بلکه همچنان امیدوار بود که کارش به‌زودی به پایان برسد. او در ۲ آوریل ۱۸۵۱ به انگلس نوشت:

> «تا این‌جا آن‌قدر پیش رفته‌ام که ظرف پنج هفته‌ی دیگر، از شرّ تمام این مزخرفات اقتصادی خلاص خواهم شد. پس از آن کار **اقتصاد** را در خانه به پایان می‌رسانم و در موزه‌ی بریتانیا به شاخه‌ی دیگری از دانش خواهم پرداخت. این کار دارد برایم ملال‌آور می‌شود. در واقع، این علم از زمان آدام اسمیت و دیوید ریکاردو تاکنون هیچ پیشرفتی نکرده است، هرچند پژوهش‌های فردی بسیاری انجام شده است که اغلب بسیار دقیق هستند.» (*آثار*، ۳۸:۳۲۵)

انگلس این خبر را با خوشحالی فراوان دریافت کرد و نوشت:

«خوشحالم که بالاخره کار اقتصاد سیاسی را به پایان رسانده‌ای. این کار واقعاً بیش از حد طول کشیده است؛ و تا زمانی که کتابی نخوانده در مقابل تو باشد، که آن را مهم می‌دانی، نمی‌توانی با خیال آسوده دست به نوشتن بزنی.» (*آثار*، ۳۸:۳۳۰) اما نامه‌ی مارکس بیش از آنکه وضعیت واقعی کار او را بازتاب دهد، خوش‌بینی او را نسبت به اتمام آن نشان می‌داد. صرف‌نظر از تمام دفترهای گزیده‌برداری، به‌جز «شمش طلا»، هنوز حتی یک دست‌نوشته‌ی کامل نیز تهیه نکرده بود. بی‌تردید، او پژوهش‌های خود را با جدیت و شدت فراوان دنبال کرده بود، اما هنوز نتوانسته بود بر تمام مطالب و منابع اقتصادی تسلط کامل پیدا کند. باوجود عزم راسخ و اطمینان به سرانجام موفق کار، وسواس علمی و دقت بیش از اندازه مانع از آن می‌شد که از مرحله‌ی گردآوری و تنظیم مطالب یا نگارش یادداشت‌های انتقادی فراتر برود و سرانجام کتاب خود را بنویسد. به‌علاوه، هیچ ناشر حاضروآماده‌ای وجود نداشت تا با فشار واردکردن به او، وادارش کند تا پژوهش‌هایش را محدودتر و فشرده‌تر سازد. «اقتصاد» با انتشارِ «خیلی زود» هنوز فاصله‌ی زیادی داشت.

بنابراین، مارکس بار دیگر به مطالعه‌ی آثار کلاسیک اقتصاد سیاسی روی آورد و در فاصله‌ی آوریل تا نوامبر ۱۸۵۱، آنچه می‌توان دومین گروه از «دفترهای لندن» دانست را تدوین کرد (دفترهای هشتم تا شانزدهم). دفتر هشتم تقریباً به‌طور کامل به گزیده‌هایی از *پژوهشی درباره‌ی اصول اقتصاد سیاسی*، اثر جیمز استوارت[۱۵] اختصاص داشت، که مطالعه‌ی آن را در سال ۱۸۴۷ آغاز کرده بود، به علاوه‌ی اثر ریکاردو، *اصول اقتصاد سیاسی و مالیات‌ستانی*.[۱۶] همان‌طور که اظهارات انتقادی و تأملات شخصی مارکس نشان می‌دهند، در واقع گزیده‌های نظریه‌ی ریکاردو که هم‌زمان با نگارش «شمش طلا» گردآوری کرده بود، مهم‌ترین بخش «دفترهای لندن» را تشکیل می‌دهند.[۱۷]

مارکس تا پایان دهه‌ی ۱۸۴۰ اساساً نظریه‌های ریکاردو را پذیرفته بود؛ اما از این زمان به بعد، با مطالعه‌ای تازه و عمیق‌تر درباره‌ی رانت زمین و ارزش، در برخی زمینه‌ها از چارچوب نظری او فراتر رفت.[۱۸] به این ترتیب، مارکس برخی از دیدگاه‌های پیشین خود را درباره‌ی این مسائل بنیادین بازنگری کرده، دامنه‌ی دانش خود را گسترش داد و به بررسی آثار نویسندگان بیشتری پرداخت. دفترهای نهم و دهم، که در فاصله‌ی

ماه‌های مه تا ژوئیه‌ی ۱۸۵۱ تدوین شدند، بر اقتصاددانانی متمرکز بودند که به بررسی تناقض‌های موجود در نظریه‌ی ریکاردو پرداخته و در برخی زمینه‌ها، دیدگاه‌های او را بهبود بخشیده بودند.

ازاین‌رو، بخش بزرگی از گزیده‌های گردآوری‌شده از آثار این نویسندگان برگرفته شده بود:

*تاریخ گذشته و وضعیت کنونی زحمت‌کشان*، اثر جان دبل تاکِت؛[۱۹] *اقتصاد سیاسی عامیانه*، اثر توماس هاجسکین؛[۲۰] *درباره‌ی اقتصاد سیاسی*، اثر توماس چالمرز؛[۲۱] *رساله‌ای درباره‌ی توزیع ثروت*، نوشته‌ی ریچارد جونز؛[۲۲] *اصول اقتصاد سیاسی*، اثر هنری چارلز کری.[۲۳]

با وجود گسترش دامنه‌ی پژوهش‌ها و افزایش پرسش‌های نظری‌ای که هنوز باید به آن‌ها پاسخ می‌داد، مارکس نسبت به نگارش پروژه‌ی خود کماکان خوش‌بین بود. او در ۲۷ ژوئن ۱۸۵۱، در نامه‌ای به ویدمایر، دوست وفادارش، نوشت: «من معمولاً از ۹ صبح تا ۷ شب در **موزه‌ی بریتانیا** هستم. موضوعاتی که روی آن کار می‌کنم لعنتی‌ها به‌قدری پیچیده‌اند که هرقدر هم تلاش کنم تا ۶-۸ هفته‌ی دیگر تمام نخواهم کرد. به‌علاوه، وقفه‌های مداومی که جنبه‌ی عملی دارند، و در شرایط اسفناکی که به صورت گیاهی در آن به سر می‌بریم، اجتناب‌ناپذیرند. اما با وجود این‌ها، کار به‌سرعت رو به اتمام است.» (*آثار*، ۳۸:۳۷۷)

ظاهراً مارکس تصور می‌کرد که می‌تواند با تکیه بر حجم عظیم گزیده‌ها و یادداشت‌های انتقادی‌ای که پیش‌تر گردآوری کرده بود، ظرف دو ماه کتاب خود را بنویسد. اما بار دیگر نه‌تنها نتوانست به «نتیجه‌ی» مطلوب برسد، بلکه حتی موفق نشد دست‌نوشته‌ی «نسخه‌ی پاکنویس شده» که قرار بود برای چاپ ارسال کند را آغاز کند. این بار، دلیل اصلی ناکامی او در رعایت مهلت تعیین‌شده،وضعیت وخیم اقتصادی‌اش بود. بدون درآمدی ثابت، و فرسوده از وضعیت جسمانی خود، در ۳۱ ژوئیه‌ی ۱۸۵۱ در نامه‌ای به انگلس نوشت:

> «ادامه‌ی زندگی به این شکل غیرممکن است... من باید مدت‌ها پیش کارم را در کتابخانه به پایان می‌رساندم. اما وقفه‌ها و آشفتگی‌ها بیش از حد

> زیاد بوده‌اند و در خانه نیز اوضاع همیشه در وضعیت محاصره است. شب‌های پیاپی، سیل اشک‌ها مرا عصبی و خشمگین می‌کند و آرام و قرار را از من می‌گیرد. بنابراین، طبیعتاً نمی‌توانم کار چندانی انجام دهم.» (*آثار*، ۳۸:۳۹۸)

مارکس برای بهبود وضعیت مالی‌اش تصمیم گرفت فعالیت روزنامه‌نگاری را از سر بگیرد و به دنبال روزنامه‌ای برای همکاری گشت. او در اوت ۱۸۵۱ گزارشگر روزنامه‌ی «نیویورک دیلی تریبون» شد که پرتیراژترین روزنامه‌ی ایالات متحده بود.[۲۴] او در طول همکاری‌اش با این روزنامه که تا فوریه ۱۸۶۲ ادامه داشت، صدها صفحه مطلب برای آن نوشت. او در نوشته‌های خود به مهم‌ترین رویدادهای سیاسی و دیپلماتیک زمان خود می‌پرداخت و نیز مرتباً مسائل گوناگون اقتصادی و مالی را بررسی می‌کرد. به این ترتیب، طی چند سال به یک روزنامه‌نگار نامدار تبدیل شد.

بااین‌حال، مطالعه‌ی انتقادی مارکس درباره‌ی اقتصاد سیاسی در طول تابستان ۱۸۵۱ همچنان ادامه یافت. او با خوانش کتاب پرودون زیر عنوان *ایده‌ی عام انقلاب در قرن نوزدهم*، قصد داشت به‌همراه انگلس نقدی بر آن بنویسد که بعداً کنار گذاشت. افزون بر این، مارکس به گردآوری گزیده‌هایی از آثاری که می‌خواند ادامه داد. دفتر یازدهم به متونی درباره‌ی وضعیت طبقه‌ی کارگر اختصاص داشت. دفترهای دوازدهم و سیزدهم شامل پژوهش‌های او در زمینه‌ی شیمی کشاورزی بودند. با درک اهمیت این رشته برای مطالعه‌ی رانت زمین، مارکس از دو کتاب یادداشت‌های بسیاری برداشت: شیمی آلی در کاربرد آن در کشاورزی و فیزیولوژی، نوشته‌ی یوستو فون لیبیش،[۲۵] و عناصر شیمی کشاورزی و زمین‌شناسی، اثر جیمز جانستون.[۲۶]

در دفتر چهاردهم، مارکس بار دیگر به بحث درباره‌ی نظریه‌ی جمعیت توماس رابرت مالتوس پرداخت؛ به‌ویژه با مطالعه‌ی اثر آرچیبالد آلیسون، *اصول جمعیت*، که از مخالفان نظریه‌ی مالتوس بود.[۲۷] همان‌طور که از گزیده‌برداری‌های آثار آدولف دورو دو لا مال، اقتصاد سیاسی رومیان[۲۸] و ویلیام پرسکات، *تاریخ فتح پرو*[۲۹] برمی‌آید، مارکس به بررسی شیوه‌های تولید پیشاسرمایه‌داری روی آورد. استعمار موضوع دیگر مورد توجه او بود، به‌ویژه از طریق مطالعه‌ی *درس‌گفتارهایی درباره‌ی استعمار و مستعمرات*، اثر هرمان مری‌ویل.[۳۰]

سرانجام، در فاصله‌ی سپتامبر تا نوامبر ۱۸۵۱، دامنه‌ی پژوهش‌های خود را به حوزه‌ی فناوری نیز گسترش داد و در دفتر پانزدهم بخش زیادی را به تاریخ فناوریِ یوهان پوپه[۳۱] و در دفتر شانزدهم به پرسش‌های گوناگون اقتصاد سیاسی اختصاص داد. همان‌طور که نامه‌ای به انگلس در ۱۳ اکتبر ۱۸۵۱ نشان می‌دهد، مارکس در آن تاریخ «غرق پرورش اقتصاد» بود، و «به‌طور عمده درگیر فناوری و تاریخ آن، و علوم زراعی» بود تا بلکه «بتواند دست‌کم به‌نوعی در باره‌ی این امور برداشتی پیدا کند.» (*آثار*، ۳۸:۴۷۶)

در پایان سال ۱۸۵۱، انتشارات لوونتال در فرانکفورت به اثر مارکس که پیوسته گسترده‌تر می‌شد، ابراز علاقه کرد. از مکاتبات مارکس با انگلس و لاسال می‌توان برداشت کرد که او در آن تاریخ روی یک طرح سه‌جلدی کار می‌کرد. جلد نخست: ارائه‌ی مفاهیم خودِ او؛ جلد دوم، نقد سایر مکاتب سوسیالیستی، و جلد سوم، تاریخ اقتصاد سیاسی. بااین‌حال، ناشر در ابتدا تنها به جلد سوم علاقه‌مند بود و این امکان را برای خود محفوظ می‌داشت که در صورت موفقیت پروژه، دو جلد دیگر را نیز منتشر کند. انگلس تلاش کرد مارکس را قانع کند که این تغییر در برنامه را بپذیرد و قرارداد را امضا کند: «باید تا آهن داغ است ضربه را کوبید» و «مطلقاً ضروری است به هر قیمتی طلسمی را بشکنیم که غیبت طولانی تو از بازار کتاب آلمان و سپس ترس و دودلی کتاب‌فروشان ایجاد کرده است.» (*آثار*، ۳۸:۴۹۴) اما علاقه‌ی ناشر به‌تدریج از میان رفت و نهایتاً این طرح به نتیجه‌ای نرسید. دو ماه بعد، مارکس بار دیگر به دوست وفادارش، وید مایر، که در ایالات متحده‌ی آمریکا زندگی می‌کرد، روی آورد و از او پرسید آیا ممکن است ناشری در آنجا برای اقتصاد پیدا شود.» (نامه‌ی مارکس به ویدمایر، ۳۰ ژانویه ۱۸۵۲، *آثار*، ۳۹:۲۶)

با وجود این موانع در زمینه‌ی انتشار، مارکس خوش‌بینی خود را نسبت به قریب‌الوقوع بودن یک بحران اقتصادی از دست نداد. او در پایان سال ۱۸۵۱، در نامه‌ای به فردیناند فرایلیگرات، شاعر نامدار و دوست قدیمی‌اش نوشت: «بحرانی که به‌واسطه‌ی عوامل گوناگون مهار شده است...، حداکثر تا پاییز آینده ناگزیر شعله‌ور خواهد شد. افزون بر این، بیش از هر زمان دیگری متقاعد شده‌ام که بدون بحران تجاری، هیچ انقلاب جدی‌ای رخ نخواهد داد.» (۲۷ دسامبر ۱۸۵۱، آثار، ۳۸:۵۲۰)

در همین حال، مارکس به فعالیت‌های دیگری نیز ادامه داد. از دسامبر ۱۸۵۱ تا مارس ۱۸۵۲ *هجدهم برومر لوئی بناپارت* را نوشت، اما به دلیل سانسور دولتی آثارش در پروس، ناچار شد آن را در نیویورک در نشریه‌ی کم‌تیراژ ویدمایر به نام «انقلاب» منتشر کند.[۳۲] در همین زمینه، او در پایان سال ۱۸۵۲ به یکی از آشنایانش به نام گوستاو زرفی[۳۳] نوشت که «اکنون هیچ یک از کتاب‌فروشی‌های آلمان جرئت ندارد اثری از من منتشر کند.» (نامه‌ی ۲۸ دسامبر ۱۸۵۲، *آثار*، ۳۹:۲۷۰) در فاصله‌ی ماه‌های مه و ژوئن ۱۸۵۲، به همراه انگلس اثری جدلی با عنوان *مردان بزرگ در تبعید* نوشت، که مجموعه‌ای با تصویرپردازی طنزآمیز از چهره‌های برجسته‌ی مهاجران سیاسی در لندن بود (یوهان گوتفرید کینکل، روگه، کارل هاینتسن و گوستاو فون اشتروه).[۳۴] اما تلاش‌های بی‌ثمر او برای یافتن یک ناشر نتیجه‌ای نداد. در واقع دست‌نوشته‌ی این اثر برای ارسال به آلمان به یک مجارستانی به نام انوش بانگیا[۳۵] سپرده شد، اما معلوم شد او مأمور پلیس است که به جای تحویل‌دادن آن به ناشر، به مقامات دولتی سپرد. در نتیجه، این اثر در طول حیات هیچ‌یک از دو نویسنده‌اش منتشر نشد.

مارکس از آوریل ۱۸۵۲ تا اوت ۱۸۵۳ بار دیگر گردآوری گزیده‌ها را از سر گرفت و سومین و آخرین مجموعه از «دفترهای لندن» (دفاتر هفدهم تا بیست‌وچهارم) را تدوین کرد. این دفترها به‌طور عمده به مراحل گوناگون تحول جوامع انسانی اختصاص داشتند. بخش اعظم پژوهش‌های او به مناقشات درباره‌ی قرون وسطا، تاریخ ادبیات، فرهنگ و آداب‌ورسوم مربوط می‌شد. مارکس به هند توجه ویژه‌ای داشت؛ موضوعی که هم‌زمان درباره‌ی آن برای «نیویورک تریبون» می‌نوشت.

همان‌طور که این دامنه‌ی گسترده‌ی پژوهش‌ها نشان می‌دهند، مارکس به‌هیچ‌وجه «در حال استراحت» نبود. موانعی که بار دیگر بر سر راه پروژه‌های او قرار گرفتند، به‌طور عمده به تنگدستی و فقری مربوط می‌شدند که ناچار بود در آن سال‌ها با آن دست‌وپنجه نرم کند. با وجود حمایت مالی انگلس - که از سال ۱۸۵۱ ماهانه پنج پوند استرلینگ برای او می‌فرستاد - و درآمد حاصل از همکاری با «نیویورک تریبون»، که برای هر مقاله دو پوند استرلینگ می‌پرداخت، مارکس در شرایطی واقعاً فلاکت‌بار زندگی می‌کرد. او نه تنها در آوریل ۱۸۵۲ با مرگ دخترش، فرانستسیکا، روبرو شد،

بلکه زندگی روزمره‌اش نیز به نبردی بی‌پایان برای بقا تبدیل شده بود. مارکس در ۸ سپتامبر ۱۸۵۲ در نامه‌ای به انگلس می‌نویسد:

«در طول هشت تا ده روز گذشته، تنها با نان و سیب‌زمینی شکم خانواده را سیر کرده‌ام؛ اما حتی معلوم نیست امروز بتوانم همین‌ها را هم تهیه کنم... بهترین و مطلوب‌ترین اتفاقی که ممکن است رخ دهد این است که صاحبخانه مرا بیرون بیندازد. آن‌وقت دست‌کم از شرّ مبلغ ۲۲ پوندی خلاص خواهم شد... به‌علاوه، هنوز به نانوا، شیرفروش، فروشنده‌ی چای، سبزی‌فروش، و قصاب بدهکارم. چگونه می‌توانم خودم را از این گرفتاری جهنمی نجات دهم؟ دست آخر... برای اینکه از گرسنگی نمیریم، ضروری بود ظرف هشت تا ده روز گذشته از چند آلمانی چند شیلینگ و پنی قرض بگیرم.» (*آثار*، ۳۹:۱۸۱)

این وضعیت فشار سنگینی بر کار و زمان مارکس وارد می‌کرد. در ۲۵ اکتبر ۱۸۵۲ به انگلس نوشت: «اغلب مجبورم یک روز کامل را برای دریافت یک شیلینگ تلف کنم. به تو اطمینان می‌دهم که وقتی رنج‌های همسرم و ناتوانی خودم را در نظر می‌گیرم، احساس می‌کنم همه‌چیز را به شیطان واگذار کنم.» (آثار، ۳۹:۲۱۶) گاه شرایط بیش از حد غیرقابل‌تحمل می‌شد، مانند موقعی که به انگلس می‌نویسد: «من دیروز برای آن‌که بتوانم کاغذ نوشتنی بخرم، کُتی را که از زمان اقامتم در لیورپول باقی مانده بود، گرو گذاشتم.» (۲۷ اکتبر ۱۸۵۲، *آثار*، ۳۹:۲۲۱)

بااین‌حال، تلاطم‌های بازارهای مالی همچنان روحیه‌ی مارکس را بالا نگه می‌داشت و او در نامه‌هایش به نزدیک‌ترین دوستان خود درباره‌ی آن‌ها می‌نوشت. در ۲۳ فوریه ۱۸۵۲، مارکس با طعنه‌زنی به خود به لاسال نوشت: «سرانجام بحران مالی به سطحی رسیده است که تنها با بحران کنونی نیویورک و لندن قابل مقایسه است. افسوس که برخلاف آقایان تجارت‌پیشه، من حتی نمی‌توانم به ورشکستگی متوسل شوم!» (*آثار*، ۳۹:۴۶) در ماه آوریل به ویدمایر می‌گوید که به‌دلیل شرایط استثنایی، از جمله کشف ذخایر جدید طلا در کالیفرنیا و استرالیا و گسترش نفوذ تجاری انگلستان در هند، «به احتمال قوی، بحران تا سال ۱۸۵۳ به تعویق خواهد افتاد. اما در آن صورت، وقوع آن تکان‌دهنده خواهد بود. و تا آن زمان، نمی‌توان به تلاطمات انقلابی فکر کرد» (*آثار*،

۳۹:۹۶) در ۱۹ اوت، بلافاصله پس از فروپاشی سوداگری در ایالات متحده‌ی آمریکا، پیروزمندانه به انگلس می‌نویسد: «آیا این همان بحرانی نیست که دارد نزدیک می‌شود؟ انقلاب ممکن است زودتر از آنچه خودمان می‌خواهیم از راه برسد!» (آثار، ۳۹:۱۶۳)

مارکس این ارزیابی‌ها را تنها به مکاتبات شخصی خود محدود نکرد، بلکه در «نیویورک تریبون» نیز درباره‌ی آن‌ها می‌نوشت. او در مقاله‌ای در نوامبر ۱۸۵۲ درباره‌ی «فقر و تجارت آزاد»، پیش‌بینی می‌کند که: «بحران... خصلتی به‌مراتب خطرناک‌تر از بحران سال ۱۸۴۷ به خود خواهد گرفت؛ بحرانی که بیشتر تجاری و مالی بود تا صنعتی، زیرا هرچه سرمایه‌ی مازاد بیشتر در تولید صنعتی متراکم شود... بحران گسترده‌تر، طولانی‌تر، و مستقیم‌تر گریبان توده‌های کارگری را خواهد گرفت.» خلاصه، شاید بهتر باشد کمی بیشتر صبر کنیم. اما او اطمینان داشت که دیر یا زود، وهله‌ی انقلابی فراخواهد رسید.

[نهایتاً] انگلس در ۱۱مارس ۱۸۵۳ در نامه‌ای به مارکس می‌نویسد:

> «تو باید اثر خود درباره‌ی اقتصاد را به پایان برسانی؛ پس از آن، به‌محض این‌که روزنامه‌ای در اختیار داشته باشیم، می‌توانیم آن را به‌صورت شماره‌های هفتگی منتشر کنیم، آنچه توده‌ها نمی‌توانند درک کنند، پیروان به‌نحوی کمابیش قابل پذیرش توضیح می‌دهند، که بی‌تأثیر نخواهد بود. این برای بحث در میان انجمن‌هایی که از نو احیا شده‌اند، مبنایی فراهم می‌کند.» (*آثار*، ۳۹:۲۹۳)

مارکس پیش‌تر در ۱۰ مارس ۱۸۵۳ به انگلس نوشته بود که امیدوار است در ماه «آوریل» چند روزی را نزد او بگذراند تا بدون مزاحمت درباره‌ی شرایط کنونی که باید به‌زودی به یک زلزله‌ی ساسی منجر شود، گفت‌وگو کنیم.» (*آثار*، ۳۹:۲۸۹) اما مارکس به دلیل تنگدستیِ عذاب دهنده‌ای که گرفتارش بود، نتوانست با تمرکز کافی به نوشتن بپردازد. در سال ۱۸۵۳، محله‌ی سوهو کانون اصلی شیوع وبا بود، و وضعیت خانواده‌ی مارکس هرچه بیشتر وخیم‌تر می‌شد. او در اوت ۱۸۵۳ به انگلس می‌نویسد که «طلبکاران گوناگون خانه را محاصره کرده‌اند» و این‌که «سه‌چهارم وقت من صرف دوندگی برای به‌دست آوردن چند پنی می‌شود.» (*آثار*، ۳۹:۳۵۶) برای بقا، او و همسرش ینی ناچار بودند اندک لباس‌ها و اشیای باارزشی را که درخانه باقی مانده‌بود بارها به

گرو بگذارند؛ خانه‌ای که فاقد «وسایل و امکانات لازم برای تأمین ضروری‌ترین مایحتاج» بود.

درآمد حاصل از نوشتن مقالات روزنامه‌نگاری، هرچند بخش ارزشمندی از وقت مارکس را می‌گرفت، روزبه‌روز برای ادامه‌ی زندگی او و خانواده‌اش ضروری‌تر می‌شد. در ۱۵ سپتامبر ۱۸۵۳، او در نامه‌ای به دوستش آدولف کلاوس با شکایت می‌نویسد: «به نظرم جریان امور زودتر از آنچه باب میلم بود حرکت کرده است (من فکر می‌کنم سقوط تجاری مانند ۱۸۴۷ در بهار آغاز می‌شود). من همواره امیدوار بودم پیش از چنین رخدادی، به‌نوعی ترتیبی بدهم تا برای چند ماه به انزوا پناه ببرم و روی **اقتصادم** کار کنم. به نظر می‌رسد که این کار شدنی نیست. برای من کار دائمی سرِهم‌بندی شده برای روزنامه‌ها خسته‌کننده است، وقت‌گیر است، حواس آدم را پرت می‌کند، و دست‌آخر حاصل بسیار کمی دارد. آدم هرچقدر هم خود را مستقل بداند، به روزنامه و خوانندگان آن وابسته است، به‌ویژه وقتی مانند من به ازای کارش پول نقد پرداخت شود.» (*آثار*، ۳۹:۳۶۷)

با این حال، با این‌که مارکس ناگزیر بود به ضرورت‌های زندگی تن دهد، اندیشه‌اش همچنان قاطعانه بر روی [کتاب] «اقتصاد» استوار بود.

منبع:

https://marxismocritico.com/wp-content/uploads/2012/01/the-formation-of-marx_s-critique-of-political-economy-from-the-studies-of-1843-to-the-grundrisse.pdf

[انتشار مطلب حاضر در ادامه‌ی انتشار مطالبی درباره‌ی دفترهای پاریس و دفترهای کروزناخ کارل مارکس صورت گرفته است.]

بسیاری از آثار مارچلو موستو به زبان‌های مختلف در سایت وی قابل‌دسترسی است:
https://marcellomusto.org

## ترجمه‌ی علی رها

[۱] مارکس در اعلامیه‌ای که در ۱۵ دسامبر ۴۹ به مناسبت آغاز انتشار «ریویو» منتشرساخت اهداف آن را این‌گونه تشریح می‌کند:
«این ماهنامه عنوان نشریه‌ای است که باید به‌عنوان ادامه‌ی "نویه راینیشه تسایتونگ" تلقی شود. یکی از وظایف آن بازگشتی پسانگر به دوره‌ای است که با سرکوب آن روزنامه سپری گشت. مهم‌ترین گرایش یک روزنامه، مداخله‌ی روزانه در جنبش، گویش مستقیم از درون قلب جنبش، پژواک روزمره‌ی تاریخ در کلیت آن، رابطه‌ی متقابل مداوم و پرشور بین مردم و روزنامه‌ی آن‌ها است.» م.

[2] Giuseppe Mazzini, Alexandre Leru-Rollin, Arnold Ruge.

[۳] «دموکرات‌های مبتذل انتظار داشتندکه جرقه‌های انقلاب هرلحظه شعله‌ور شود؛ اما ما از همان پاییز سال ۱۸۵۰ اعلام کردیم که دست‌کم فصلِ نخستِ دوران انقلابی به پایان رسیده است و تا زمانی که بحران اقتصادی جهانیِ تازه‌ای آغاز نشود، نباید انتظار هیچ تحول دیگری را داشت. به همین دلیل، همان کسانی که ما را به‌عنوان خائنان به انقلاب طرد کردند، بعدها تقریباً بدون استثنا با بیسمارک از درِ سازش درآمدند.» (فریدریش انگلس، مقدمه بر *مبارزات طبقاتی در فرانسه*، *آثار*، ۲۷:۵۱۰)

[۴] از نامه‌ی مارکس به انگلس، ۱۱ فوریه ۱۸۵۱، *آثار*، ۳۸:۲۸۶)

[۵] برای ارزیابیِ اهمیت این دفترها نگاه کنید به:

The special issue – no. 7 (1979) – of the journal Arbeitsbla¨tter zur Marx-Engelsforschung edited by Wolfgang Jahn and Dietrich Noske, Fragen der Entwicklung der Forschun methode von Karl Marx in den Londoner Exzerptheften von 1850–1853.

[6] “A History of Prices”, by Thomas Tooke.

[7] “A View of the Money System of England”, by James Taylor.

[8] “Historie de la Monnaeie”, by Germain Garnier.

[9] “Staatliche Schriften über Banken und Münzwesen”, by Georg Busch.

[10] “An Enquiry into the Nature and Effects of the Paper Credit ofGreat Britain”, by Henry Thornton.

[11] “Wealth of Nations”, by Adam Smith.

[۱۲] نگاه کنید به نامه‌ی مارکس به انگلس، ۳ فوریه ۱۸۵۱، مجموعه آثار، ۳۸:۲۷۵

[13] “Bullion. Das vollendete Geldsystem”, MEGA2 IV/8, pp. 3–85.
دومین گروه از این دفترهای شماره‌گذاری نشده همچنین شامل گزیده‌هایی از جان فولرتون درباره‌ی «مقررات ارزی» است.

“On the Regulations of Currency”, John Fullarton.

[۱۴] شرح مختصر دیگری از نظریه‌های مارکس درباره‌ی پول، اعتبار و بحران، در دفتر هفتم در قطعه‌ی «تأملات» آمده است.

[15] “Inquiry into the Principles of Political Economy”, by James Steuart

[16] “Principles of Political Economy and Taxtion”, by David Ricardo

[۱۷] در این مرحله‌ی اساسی در کسب دستاوردهای نظری جدید، رابطه با انگلس از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بود. برای نمونه، برخی از نامه‌های مارکس به انگلس، دیدگاه‌های انتقادی او را نسبت به نظریه‌ی رانت و گردش پول ریکاردو خلاصه می‌کنند. نگاه کنید به نامه‌ی ۷ ژانویه ۱۸۵۱ به انگلس (*آثار*، ۳۸:۲۵۸) و نیز نامه‌ی ۳ فوریه ۱۸۵۱ (*آثار*، ۳۸:۲۷۸).

[۱۸] سال‌ها بعد، مارکس در نامه‌ای به انگلس در ۲۶ نوامبر ۱۸۶۹، این نظر نویسنده را به‌طور مشروط تأیید می‌کند: «من در کتاب‌ام علیه پرودون که در آن هنوز نظریه‌ی **رانت** *ریکاردو* را کاملاً قبول داشتم، در همان موقع حتی از نظرگاه خود او (ریکاردو)، مغالطه‌گری‌ها را توضیح داده بودم.

*«پس از آنکه ریکاردو تولید بورژوایی را به‌عنوان ضرورت تعیین رانت برمی‌نشاند، با این وصف مفهوم رانت را برای مالکیت ارضی در تمام اعصار و تمام کشورها به کار می‌برد. این خطای مشترک کلیه‌ی اقتصاددان‌ها است که روابط تولید بورژوایی را به‌مثابه‌ی مقولاتی ازلی وانمود می‌کنند».* (آثار، ۴۳:۳۸۳)

م.

[19] "A History of the Past and Present of the Laboring Population", by John Debell Tuckett.
[20] "Popular Political Economy", by Thomas Hodgskin.
[21] "On Political Economy", by Thomas Charmers.
[22] "An Eassay on Distribution of Wealth", by Richard Jones.
[23] "Principles of Politiacal Economy", by Henry Charles Carey.

[۲۴] «نیویورک دیلی تریبون» در مجموع ۴۸۷ مقاله به نام مارکس منتشر کرد. اما تقریباً نیمی از آن‌ها را انگلس نوشته بود.

[25] "Dieorganische Chemie Chemie in ihrer Anwendung auf Agricultur und Physiologie", by Justus Leibig.
[26] "Elements of Agricultural Chemistry and Geology", by James F. W. Johnston.
[27] "Principles of Population", by Archibald Alison.
[28] "Économie politique des Romains", by Adolph Dureau de la Malle.
[29] "History of the Conquest of Peru", by William H. Prescott.
[30] "Lectures on Colonialism and Colonies", by Herman Merivale.
[31] Johann H.M. Poppe.
[32] "Die Revolution".
[33] Gustav Zerffi.
[34] Johann Gottfried, Arnold Ruge, Karl Heinzen, Gustav von Struve.
[35] Janos Bangya.